

شرح زندگی و احوال آنتوان دوست اگزوپری

«کاملاً بر حسب اتفاق در لیون متولد شده‌ام»

«من اهل این شهر نیستم»

آنتوان ماری-روژه دوست اگزوپری^۱ در بیست و نهم ژوئن سال ۱۹۰۰ میلادی در شهر لیون چشم دنیا گشود. دو خواهر بزرگتر از خود داشت به اسامی ماری-مادلن^۲ و سیمون^۳ و یک برادر و یک خواهر کوچکتر: فرانسوا^۴ و گابریل^۵. پدر و مادر آنتوان هر دو از خانواده‌های اصیل فرانسوی بودند. اصل و نسب فامیل پدری وی، که اهل لیموزن^۶ بودند، به یکی از شوالیه‌های قرن چهارم میلادی^۷ می‌رسد و فامیل مادری وی، یعنی خانواده Boyer de Eonscolombe، جزو خانواده‌های اصیل پروانس^۷ بشمار می‌رفتند. به شهادت کسانی که آنتوان را از نزدیک می‌شناختند، وی اصالت و شایستگی و طرز برخورد و ادب را از اجداد خویش به ارث برده است و نام خانوادگی سنت اگزوپری که مجسم‌کننده شوالری مسیحی می‌باشد، کاملاً زینده اوست. خصوصیت شوالری در وجود سنت اگزوپری به بهترین وجه تجلی می‌کند. می‌توان در فداکاریهای بی‌چشم‌داشت، ادب،

1- Antoine - Marie - Roger de Saint - Exupéry

2- Marie Madeleine

3- Simone

4- François

5- Gabrielle

6- Limousin

7- Provence

فروتنی و شجاعت وی از آن نشانها جست .

همزمان با تولد آنتوان خانواده سنت اگزوپری ورشکست شده بود. و چهارسال بعد پدرش ژان دوست اگزوپری^۸ که در منطقه لیون در یک شرکت بیمه کار می کرد، درگذشت و ارث قابل توجهی نیز برای همسر و پنج فرزندش باقی نگذاشت. خوشبختانه پدر، مادر و اقوام مادام دوست اگزوپری، برای غلبه بر مشکلات مادی او را یاری کردند. باین ترتیب بچه ها نیمی از سال را پیش مادر بزرگ مادری خود در قصر Môle در ناحیه Var^۹ می گذراندند. آنتوان در سراسر زندگی خود از این منطقه آفتابی با علاقه تمام یاد میکند. بنظر او در روی کره زمین کشوریونان و این ناحیه، تنها نقاطی هستند که گردوغبار و خاک آن نیز رایحه دل انگیزی دارد. بعدها نیز، وقتی که آنتوان دوست اگزوپری بکار مشغول بود، از هر فرصت برای مسافرت به سواحل مدیترانه استفاده می کرد و اغلب به دهکده^{۱۰} که بین شهر کان^{۱۱} و سن رافائل^{۱۲} واقع شده است، میرفت. خواهرش سیمون که باکنت دگه^{۱۳} ازدواج کرده بود، در این دهکده در منزل بسیار زیبایی زندگی می کرد.

رتال جامع علوم انسانی

تابستانها مادام دوست اگزوپری و بچه ها در قصر Saint - Maurice de Remens واقع در نزدیکی لیون، میهمان مادام تریکو^{۱۴} خاله مادری خود بودند. بعدها این قصر بعنوان میراث به مادام دوست اگزوپری رسید .

8- Jean de Saint - Exupéry

9- Var منطقه ای واقع در جنوب فرانسه در کنار دریای مدیترانه

10- Agay

11- Cannes

12- Saint - Raphaël

13- Comte d'Agay 14- Mme Tricaud

آنتوان باین قصر علاقه فراوانی داشت و اغلب در کتابهای خود خاطرات شیرینی از آن نقل می‌کند. او بهترین روزهای زندگی خود را همراه خواهران و برادرش فرانسوا در این قصر گذراند. صدای خنده، شادی، جست‌وخیز و بازیهای کودکانه این پنج خواهر و برادر فضای باغ را پر می‌کرد. تابستان فصل بازی و آب‌تنی در رودخانه بود. اما آنتوان زمستان را نیز دوست میداشت. در روزهای زمستان پولا^{۱۵} پرستار تیرولی^{۱۶} او برایش قصه‌های جالبی تعریف می‌کرد. و مادرش کتاب داستانهای آندرسن^{۱۷} را برای او می‌خواند. آنتوان دوست داشت که ساعتها زیر میز بنشیند و فکر کند یا بر رویا فرورود. روح حساس و سرکش وی باعث شد که خیلی زود تماس با واقعیت را از دست بدهد و در رؤیاهای دور و دراز خود غرق شود. دیری نگذشت که به شعر گفتن آغاز کرد. اغلب اوقات نیمه‌شب به اطاق مادرش می‌رفت و او را بیدار می‌کرد تا شعرهایی را که گفته بود، برایش بخواند. وانگهی آنتوان کوچولو نمی‌خواست و نمی‌توانست قبول کند که شب برای خوابیدن است. ناگزیر برای اطاق او پنجره آهنی مشبکی درست کردند تا شب‌ها هوس‌گردش نکند. دوستش صمیمی وی لئون ورث^{۱۸} نقل می‌کند که بعدها نیز، این عادت بیدار شدن در دل شب و احتیاج به انتقال افکار و احساسات خود به دیگری در سنت اگزوپری همچنان وجود داشت. بارها اتفاق افتاد که در ساعات غیر معمول و اغلب در نیمه‌های شب به دوستانش تلفن می‌کرد تا قسمتی از نوشته‌های خود را برایشان بخواند و یا اینکه

15- Paula 16- Tyrol

17- Les Contes d'Andersen

18- Léon Werth *tel que je l'ai connu* (Editions du Seuil, 1948)

درباره حل مسائل ریاضی با آنها مشورت کند و یا فقط از آنها بخواهد که آهنگ ترانه‌ای را که فراموش کرده‌است، بیادش آورند.

از نظر دوستان، سنت‌آگزوپری حالت موجودی را داشت که بدنیای دیگری تعلق دارد. دنیای ما بنظر او خیلی کوچک می‌رسید. او خود را در این محیط تنها احساس می‌کرد. شاهزاده خانم بیبسکو^{۱۹} که در رومانی با سنت‌آگزوپری آشنا شد، عقیده دارد که این نویسنده درست شبیه قهرمان کتاب مشهورش «شازده کوچولو»^{۲۰} می‌باشد و بنظر نمی‌رسد که باین دنیا تعلق داشته‌باشد. گوئی درحین عبور از مارس یا ژوپیتر و یا سیاره‌ای دیگر بر حسب تصادف به‌زمین افتاده‌است. و بعقیده شاهزاده خانم همین امر بر لطف مصاحبت با سنت‌آگزوپری می‌افزود.

همزمان با بروز ذوق ادبی، ذوق و علاقه به مکانیک نیز در وجود سنت‌آگزوپری ظاهر شد. اولین تماس وی با مکانیک در سن شش سالگی و در جریان مسافرتی به قصر Môle می‌باشد. در این مسافرت آنتوان از شباهت اسم خود با نام پرنده لوکوموتیو استفاده کرد، پهلوی راننده نشست و به تماشای پیچ و مهره‌ها مشغول شد. در سن هفت سالگی با قوطی‌های کنسرو تلفن درست می‌کرد. در همین زمان آوازه اولین پروازها با هواپیما او را سخت بفکر فرومی‌برد. با وسایل ناقصی که در اختیار داشت، دو چرخه‌ای با دو بال اختراع کرد. این بال‌ها را از ملافه‌های مادر بزرگ درست کرده بود. خواهرش گابریل تعریف می‌کند که آنتوان برای نشان دادن این اختراع از همه دعوت کرد و بعد از توضیح درباره قسمت‌های مختلف آن افزود: « وقتی با این دو چرخه پرواز کنیم همه مردم فریاد خواهند زد:

زنده‌باد آنتوان دو سنت اگزوپری»^{۲۱}.

تقریباً همه تذکره‌نویسان و منتقدین عقیده‌دارند که سنت اگزوپری دوران کودکی خوش و سعادت‌مندی را گذرانده و در آغوش پرمهر خانواده از محبت کافی برخوردار گشته‌است. مادام دو سنت اگزوپری مادری مهربان بود که جز با محبت تنبیه نمی‌کرد و اطرافیان و نزدیکان آنتوان نیز رفتاری نداشتند که در وی عقده‌ای ایجاد کنند. او بخانه‌های مسیحی تعلق داشت که از تعصبات خشک مذهبی بدور بودند. بنابراین احساسِ عصبان علیه خانواده هرگز در وی بیدار نشد. در کتابهای او به زندگی خانوادگی و عشق به‌خانه، اشارات زیادی شده‌است. خاطراتی را که از دوران کودکی و از خانواده حفظ کرده، همواره خاطراتی شیرین است. در این باره می‌نویسد: «حسن یک‌خانه این نیست که پناهمان می‌دهد، گرممان می‌کند و یا اینکه دیوارهای آن بما تعلق دارد، بلکه در اینست که بتدریج خاطرات گرم و شیرینی را در دل‌مان جایگزین طعمی سازد»^{۲۲}.

معدالک همین کودکی که طبق پیش‌بینی و قوانین مذهب کاتولیک بزرگ شده‌بود، بعدها از آن پیروی نکرد. البته به‌ارزش‌های دین مسیح احترام می‌گذاشت - عشق بخداوند، به‌خانه، به‌خانواده، به‌زمین. اما طرز زندگی او در تمام طول عمر با این ارزش‌ها در تضاد بود. به آرامش فکری و تعادل روحی معتقدین رشک می‌برد. اما هرگز نتوانست ایمان مذهبی خود را که در جوانی از دست داده‌بود، دوباره بازیابد. ازدواج کرد، اما دارای فرزندی نشد و حتی نتوانست برای مدتی کوتاه نیز در یک محل مستقر گردد.

21- René Delange *La vie de Saint - Exupéry* (Ed. du Seuil, 1948)

22- *Pilote de Guerre* (Editions Pléiade)

در اواخر تابستان سال ۱۹۰۹ مادام دو سنت اگزوپری با فرزندانش در شهرمان^{۲۳} سکنی گزید. آنتوان وارد مدرسه Notre-Dame de Saint-Croix گردید که بوسیله ژرژوئیتها اداره می شد. از محیط یکنواخت و خشک مدرسه خوشش نمی آمد. تنها حضور مادر و محبت وی توانست این دوره کسل کننده را برای او تحمل پذیر کند. در این مدرسه بچه ها اسمش را Pique-la-lune گذاشته بودند، بخاطر بینی سربالا و پروژیا فرورفتنهایش. در سال ۱۹۱۲ وردین یکی از مشهورترین خلبانهای آن زمان برای دادن نمایشهائی به آمبریو^{۲۴} آمد. در این هنگام آنتوان دوازده ساله بود. تقریباً در تمام طول اقامت وردین^{۲۵} در این شهر، سنت اگزوپری فرودگاه را ترک نکرد. با همه مکانیکها دوست شد و موتورها و دستگاهها را با اعجاب و کنجکاوی و ارسی کرد. در همان تاریخ برای اولین بار سوار هواپیما شد. بعد از این پرواز، شعری سرود که بیش از سه بیت آن در دست نیست.

به هنگام آغاز جنگ در سال ۱۹۱۴، مادام دو سنت اگزوپری تصمیم گرفت که شهر مان را ترک کند. دو پسر خود را به دبیرستان سن ژان در شهر فری بورگ^{۲۶} سوئیس گذاشت و خود پس از گذراندن یک دوره پرستاری در شهر آمبریو بخدمت مشغول گردید. در سال ۱۹۱۷ وضع مزاجی فرانسوا که دچار رماتیسم قلبی بود، وخیم تر شد. دو برادر بفرانسه بازگشتند. فرانسوا در ماه ژوئیه همانسال درگذشت. آنتوان بر بالین او حاضر بود. فرانسوا از برادرش خواست که مادرشان را خبر کند. وقتی مادام دو سنت اگزوپری رسید پسرش باو گفت: «مادر عزیزم، برای من نگران نباشید. در

شهری واقع در مغرب فرانسه بین منطقه پاریسی و ایالت برنانی 23- Mans

24- Ambérieux

25- Verdine

26- Fribourg

این دنیا چیزهایی دیدم و احساس کردم که خیلی زشت بود. من نمی توانستم آن را تحمل کنم. جایی که می روم، آسوده تر خواهم بود». آنتوان که به فرانسوا علاقه شدیدی داشت، از مرگ او سخت متأثر شد و تحت تاثیر رفتار اصیل و حالت تسلیم و رضای او قرار گرفت.

آنتوان در مدرسه شاگرد درخشانی نبود. چون تنها به درسهای مورد علاقه اش یعنی لاتن و انشاء فرانسه توجه می کرد. عجیب اینجاست که در این تاریخ هیچ نشانه ای از نبوغ ریاضی در وی دیده نمی شد. رفتار آنتوان بنظر معلمان و رفقایش عجیب می رسید. اخلاق خاصی داشت و عکس-العمل های غیرمنتظره ای از وی سر می زد. يك لحظه خوشحال بود و لحظه ای بعد اندوهی شدید سراسر وجودش را فرا می گرفت و او را در خود غرق می کرد. آنوقت به تنهایی پناه می برد. هر چند طبیعتاً خوش خلق و مهربان بود، اما گاهی بطور ناگهانی بداخلاق می شد. تجزیه و تحلیل حالتهای خاص روانی وی که طی آن ناگهان نسبت به دنیای اطراف خود بیگانه می شد و ساعتها بر رویا فرو می رفت، بسیار دشوار می باشد.

بعد از سه سال تحصیل در مدرسه سن ژان فری بورگک و گرفتن دیپلم، سنت اگزوپری در اکتبر ۱۹۱۷ وارد مدرسه بوسوئه^{۲۷} پاریس شد تا خود را برای کنکور مدرسه نیروی دریائی آماده کند. مدیر این مدرسه آبه سودور^{۲۸} که در وجود سنت اگزوپری استعداد و ذوقی استثنائی تشخیص داده بود نسبت باو توجهی خاص داشت و علاقه ای پدرانیه احساس می کرد. بخاطر همین توجهات بود که بعدها سنت اگزوپری در لحظات دشوار زندگی، از آبه سودور تقاضای کمک می کرد. آبه سودور که متوجه علاقه و تمایل سنت اگزوی به مسائل مذهبی و عرفانی شده بود، تصور می کرد که شاگرد

27- Ecole Bossuet

28- abbé Sudor

او در جستجوی راهی در این زمینه می‌باشد. در ژوئن ۱۹۱۹ سنت اگزوپری در مسابقه ورودی مدرسه نیروی دریائی شرکت کرد. در امتحان کتبی موفق شد، اما در شفاهی مردود گردید. موضوع قابل توجه اینکه کمترین نمره را از انشاء فرانسه گرفته بود و بالاترین نمره را در ریاضیات. سنت اگزوپری نمی‌توانست درباره موضوعاتی که بدان علاقه ندارد، چیز بنویسد، موضوع انشاء فرانسه را نپسندیده و در پروراندن آن عاجز مانده بود. سؤال کرده بودند: «احساسات یکنفر آلاسی را که به دهکده خود که دوباره بدست فرانسویها افتاده است، برمی‌گردد، تشریح کنید.» سنت اگزوپری چند خط بیشتر نوشت و نمره ۷ گرفت.^{۲۹}

پس از شکست در مسابقه ورودی، سنت اگزوپری کسل و ناراضی، تاسال ۱۹۲۱ در پاریس سرگردان بود. این مدت را بدون اینکه اشتغال مشخصی داشته باشد و یا پول کافی، گذراند. آنگاه چون تا اندازه‌ای از استعداد نقاشی برخوردار بود، وارد مدرسه هنرهای زیبا شد و در رشته معماری مشغول تحصیل گردید. در این دوره از زندگی، سنت اگزوپری اغلب در مضیقه مادی بود. در هتل ارزان قیمتی در خیابان سن^{۳۰} زندگی می‌کرد و برای امرار معاش حتی حاضر شد که در نقش‌های بی‌اهمیت بر صحنه تئاتر ظاهر شود. چون نمی‌خواست سربار کسی باشد، از قبول دعوت دوستان خودداری می‌کرد. هزاران فکر و نقشه داشت. اما هیچکس مشخص نبود و آنتوان جوان دچار سرگردانی عجیبی بود.

خدمت نظام سنت اگزوپری را از این کسالت و سرگردانی رهانید. در

29- Renée Zeller *La Grande Quête d'Antoine de Saint - Exupéry*

(Ed. Alsatia) .

30- Rue Seine

تاریخ دوم آوریل ۱۹۲۱، اورا جزوه هنگ دوم نیروی هوایی به استراسبورگ^{۳۱} فرستادند و در کارگاه تعمیر هواپیماها بکار واداشتند. آرزوی سنت اگزوپری آن بود که گواهینامه پرواز بگیرد. اما برای بدست آوردن گواهینامه نظامی، می بایست گواهینامه ساده کشوری داشته باشد و آنها فقط از راه درس خصوصی امکان داشت. سنت اگزوپری ماهها صرفه جوئی کرد تا بتواند معلم خصوصی بگیرد. مارسل^{۳۲} میژو در کتابی که راجع به زندگی سنت اگزوپری نوشته، درباره این دوره از زندگی وی اطلاعات جالبی در اختیار ما میگذارد. بنا به اظهار این شخص، سنت اگزوپری نه تنها صرفه جوئی نمیکرد، بلکه آپارتمان مجللی اجاره کرده بود و اغلب باصرار تمام از مادرش تقاضای پول بیشتری می کرد، بی آنکه توجهی بوضع ناپسامان مادی مادر داشته باشد. تذکره نویسان دیگر در این باره سکوت کرده اند. قدر مسلم اینکه سنت اگزوپری سخت عاشق پرواز بود و میل داشت بهر قیمتی که شده گواهینامه پرواز را بدست آورد. دلیلش نامه ایست که از استراسبورگ بمادرش نوشت: «مامان، من این شغل را می پرستم. شما نمیتوانید این حالت آرامش و این تنهایی را که انسان در ارتفاع چهار هزار متری در خلوت با موتور هواپیما احساس می کند، در نظر مجسم سازید. از آن گذشته این احساس رفاقت و دوستی در روی زمین. روی علفها دراز می کشیم تا نوبتمان برسد. دوستی را که منتظر هواپیمایش هستیم بانگاه دنبال می کنیم و در ضمن برای یکدیگر داستان تعریف می کنیم. همه اینها عالی است.» شتاب سنت اگزوپری برای پرواز بحدی بود که بمحض آشنائی مختصر با دستگاههای مختلف هواپیما و بی آنکه طرز فرود آمدن آنها بداند، یکروز از تأخیر مربی پرواز

31- Strasbourg

32- Marcel Migeo Saint - Exupéry (Flammarion,)

استفاده کرد و هواپیما را بحرکت درآورد. رفقاییش که او را در آسمان دیدند با تعجب منتظر فرود آمدن او شدند. سنت اگزوپری همچنان دور باند فرودگاه می چرخید و جرات نمی کرد بزمین بنشیند. در این موقع متوجه شد که از درپوش موتور هواپیما دود خارج می شود. ترس از حریق او را مجبور به فرود آمدن کرد و بهر تقدیر که بود موفق شد. فرمانده اردو باو گفت: «شما هیچوقت در پرواز کشته نخواهید شد، چون اگر قرار بود چنین اتفاقی بیفتد، همین امروز افتاده بود.» کمی بعد از این واقعه روز هفدهم ژوئن ۱۹۲۱، سنت اگزوپری گواهینامه خلبانی کشوری را دریافت کرد و گواهینامه خلبانی لشگری را نیز روز دهم اکتبر ۱۹۲۲ در ایستر^{۳۳}. خدمت نظام وی در تابستان ۱۹۲۳ پایان رسید. شدت علاقه او به پرواز بآن حد بود که با همه بیزاری از ارتش و نظامی گری، نزدیک بود به استخدام نیروی هوایی درآید. اما نامزدی وی با مادموازل ویلمورن، عملی شدن این نقشه را دشوار می ساخت.

لوئیز دو ویلمورن^{۳۴} که امروز رمان نویس مشهوریست، در آن زمان دختر جوان جذابی بود. سنت اگزوپری در مدرسه با برادر او آشنا شده بود و اغلب بخانه آنها رفت و آمد می کرد. از همان برخورد اول با لوئیز، باو دل بست. ظاهراً این عشق دوجانبه بود. اما اگر سنت اگزوپری تصمیمی می گرفت، بهر قیمتی که شده آنرا اجرا می کرد. در راه رسیدن به هدف مانع او شدن کاری بس دشوار بود. نامزدی آنها با موافقت کامل خانواده ویلمورن انجام نشد. سنت اگزوپری بخاطر لوئیز و پدر و مادر او که شغل خلبانی را برای داماد آینده خود نمی پسندید، تصمیم گرفت که در مؤسسه ای بکار مشغول

33- شهری در ناحیه اکس آن پروانس Istres

34- Louise de Vilmorin

شود. البته هیچ نوع تمایل یا استعدادی برای کار اداری نداشت و حتی این طرز کار کردن از همان ابتدا برایش کسل کننده و ناگوار بود و بهیچوجه روح حساس و ماجراطلب او را راضی نمی کرد. انتخاب شفلی برخلاف میل باطنی، می تواند نمودار درجه محبت وی نسبت به لوئیز باشد. سنت اگزوپری نه برای کار اداری ساخته شده بود و نه برای صرفه جوئی استعدادی داشت. در طی یکسال با همه نیرو و باخوبیستن مبارزه کرد تا بتواند در یک مؤسسه کار کند، تازه آن موقع متوجه شد که لوئیز او را دوست ندارد.

گسیختن پیمان نامزدی، هنگامیکه آنتوان با همه حسن نیت و علاقه تصمیم گرفته بود که خود را بمیل لوئیز بسازد، برای او ضربه روحی شدیدی بود و بحرانی بدنبال داشت که مرحله جدیدی را در زندگی سنت اگزوپری بنیان نهاد. نه تنها غرور وی چریحه دار شده بود، بلکه خود را درمانده و مستأصل می یافت. می توان وضع روحی وی را در این زمان از خلال رمانی که بعدها در تنهایی و سکوت *صحرائی آفریقانوشته*، یعنی کتاب «پیک جنوب»^{۳۵} مطالعه کرد. این کتاب *عشق گذشته* مرد جوانی است که در عشق شکست می خورد و برای رهائی از دام آرزوهای واهی و فریبنده مبارزه می کند. این آرزوها در قالب دختر جوانی مجسم شده است که قهرمان کتاب برنیس^{۳۶} او را دوست میدارد. سرانجام مرد از جذبه عشق و فریبندگیهای آن می گریزد و شغل خود را با همه خطراتی که دربر دارد، می پذیرد و بدین وسیله اصالت خود را باز می یابد.

پس از رهائی از طعم تلخ شکست در عشق، سنت اگزوپری در جستجوی شفلی بر می آید که با ذوق او مناسبتی داشته باشد. متأسفانه اولین موقعیتی

35- Courrier Sud

36- Bernis

که برای او پیش می‌آید، نمایندگی فروش کامیون‌های سورر^{۳۷} است. میگویند در طی هجده‌ماهی که سنت‌اگزوپری ایالت کروز^{۳۸} را برای تبلیغ و فروش کامیون سورر زیر پا گذاشت، فقط توانست یک کامیون بفروش برساند. او برای این قبیل کارها ساخته نشده بود. نمایندگی فروش کامیون و تبلیغ با روحیه وی سازگار نبود.

شغل بعدی وی کارآموزی در یک کارخانه بود. بعنوان مکانیک ساده‌ای در قسمت مونتاژ کامیون‌های دوتنی کار می‌کرد. این کار را دوست میداشت و از اینکه دستهایش در اثر کار کردن به روغن آلوده شود، لذت می‌برد. احساس می‌کرد که کار مفید و سالمی را انجام می‌دهد. وانگهی این کارگران، این رانندگان که مسائل محسوس زندگی خود را با وی در میان می‌گذاشتند، با خدمت بزرگی کرده‌اند، باو که سراسر عمر به غرق شدن در مسائل ذهنی و تجربیدی گرایش داشت. این کارگران باعث شدند که سنت‌اگزوی به واقعیات نیز توجه نماید. و او این مردان بی‌ساده‌دل و سالم را دوست میداشت و برای کارگران ماهر احترام خاصی قائل بود. در این دوره به ارزش و اهمیت کار هر یک از آنان بطنهایی پی‌برد و تفاوت محسوس بین پشت‌میز- نشینان و این دسته از مردم را عمیقاً احساس کرد. از نظر سنت‌اگزوپری اهمیت یک حرفه یا شغل در رفاقت و همبستگی‌هایست که بوجود می‌آورد، در متحد کردن مردم است و اینکه آنها را وادار کند که افکار خود را بیک زبان بیان کنند. او در بین کارگران بهترین دوستان و عمیق‌ترین تفاهمات را یافت. تعداد دوستانی که سنت‌اگزوپری در بین روشنفکران دارد، بسیار کمتر از تعداد دوستان کارگر وی می‌باشد. در سراسر زندگی، سنت‌اگزوپری

37- Saurer

38- Creuse ایالتی واقع در مرکز فرانسه

احترام و علاقه و دوستی خود را نسبت به طبقه کارگر حفظ کرد و همواره خود را با آنها خیلی نزدیک احساس می کرد .

هر چند این شغل از بسیاری جهات سنت اگزوپری را راضی می کرد، اما فکر پرواز لحظه‌ای از ذهن او خارج نمیشد. بوسیله دوست صمیمی خود آبه سودور به شرکت هواپیمائی Latécoère معرفی شد . در آنجا به آبه قول دادند که برای سنت اگزوپری کاری دفتری در نظر بگیرند. و آبه سودور نیز با توجه به استعداد شاگرد قدیمی خود در فن نویسندگی، این کار را مناسبتر میدانست و ترجیح میداد که سنت اگزوپری جانش را بخطر نیندازد . هواپیمائی کشوری در آغاز فعالیت خود بود. خلبان‌های شرکت با هواپیماهای فرسوده پرواز می کردند و با خطرات بسیاری روبرو می شدند و چه بسا که جان خود را در این پروازها از دست میدادند. اما برخلاف انتظار آبه سودور سنت اگزوپری کار دفتری را نپذیرفت و با کوشش فراوان توانست بعنوان خلبان استخدام شود .

تصادف جالب و عجیبی بود. استعداد استثنائی موجودی که عاشق پرواز بود همزمان با ایجاد هواپیمائی کشوری، شکوفان شد. شرکت مذکور به همت گروه کوچکی تاسیس شده بود که در نظر داشتند فرانس را از راه هوا با آفریقای شمالی مربوط سازند. این شرکت مشکلات و موانع بسیاری سر راه خود داشت. از جمله نمی توانست قوامی بگیرد مگر اینکه موفق می شد با سرعتی قابل توجه به مقصد برسد و بر کشتی‌هایی که تمام شبانه روز راه می پیمودند، سبقت بگیرد. پرواز شبانه معمول نبود و خلبان‌هایی کوشیدند در هر هوا و موقعیتی پرواز کنند .

در این موقع ریاست شرکت با شخصی بود بنام دیدیه دورا^{۳۹} ، همان

کسی که سنت‌آگزوپری را بعنوان خلبان شرکت استخدام کرد. دورا با کاردانی و لیاقت کافی موفق شد که بتدریج همه اشکالات را از میان بردارد. بسیاری از خصوصیات اخلاقی دورا در کتاب «پرواز شبانه»^{۴۰} در قالب قهرمان اصلی آن «ریویر»^{۴۱} آمده است. ریویر هم مانند دورا شخصی بود تنها، رئیسی کناره‌گیر که همیشه فاصله بین رئیس و مرئوس را حفظ می‌کرد و با همه محبتی که قلباً نسبت به کسانی که زیر دست او کار می‌کردند، داشت، هرگز حاضر نمیشد وظیفه را فدای احساسات کند. دورا درباره سنت‌آگزوپری می‌گوید: «ما خوش‌شانس بودیم که شخصی مانند سنت‌آگزوپری با ما کار می‌کرد. او توانست با قلم سحر خود مطالبی را بیان کند که هر یک از ما در اعماق وجود خویش احساس می‌کردیم، اما قدرت بیان آنرا نداشتیم».

تأثیر شخصیت دورا در زندگی و روحیه سنت‌آگزوپری کاملاً مشخص است. دورا برای سنت‌آگزوپری فرصتی فراهم آورد تا او بتواند امکانات و استعداد خود را بیازماید و آنرا تقویت کند. به‌ویژه احترام به انسان را آموخت. باو نشان داد که برخی از ارزش‌های انسانی از قبیل شجاعت، درستی، انصاف و مسئولیت، ارزش‌های مطلق و جاودانی هستند، زیرا به کوشش‌های بشر در طی دوران زندگی وی، هدف و مفهومی می‌بخشند. باین ترتیب سنت‌آگزوپری همانطور که آرزو داشت بدنیای عالی و شگفت پرواز راه یافت. در آنجا با ژان مرموز^{۴۲} که بعدها یکی از مشهورترین خلبانان فرانسه شد و با هائری گیومه^{۴۳} که برایش حکم برادر را پیدا کرد،

40- *Vol de Nuit*41- *Rivière*42- *Jean Mermoz*43- *Henri Guillaumet*

طرح دوستی ریخت. قبل از اولین پرواز، از هر خلبان در حضور دورا آزمایشی بعمل می‌آمد. سنت اگزوپری پس از گذراندن دوره کارآموزی در کارگاه‌ها و پس از اینکه یک دوره درس هواشناسی خواند، برای امتحان آماده شد، آنگاه بعد از موفقیت در امتحان در پروازها شرکت کرد. برای او پرواز یک شغل ساده نبود. دلیلی بود برای ادامه حیات. بکمک هوانوردی می‌توانست شوق و شوروی را که جزو طبیعت وی محسوب می‌شد و تا اندازه‌ای جنبه عرفانی داشت، ارضاء کند. از طرفی هوانوردی برای او امکان پیشرفت در دنیائی بود وسیع تر و پاکیزه تر. سرانجام هوانوردی برای او عبارت بود از دوستی و رفاقتی که در مواقع خطر ظاهر می‌شود و عشق مشترک به حرفه. دوستی و رفاقتی حقیقی که انسان می‌تواند بکمک آن ارزش‌های واقعی را ارزیابی کند. و از همه مهم تر موقعیتی بود برای اینکه خود را بعنوان یک انسان بیازماید.

در ماه اکتبر سال ۱۹۲۷ سنت اگزوپری مسافرت کوتاهی به پاریس کرد. او را احضار کرده بودند تا سرپرستی پست کاپ ژوبی^{۴۴} را بوی واگذار نمایند. تا آن زمان در نقش ساده خلبان انجام وظیفه کرده بود. حال بزرگترین مسؤولیت‌ها را به وی محول کرده بودند. در کاپ ژوبی موقعیت بحرانی بود. پرواز بر فراز ریودوارو^{۴۵} با مخالفت حکومت اسپانیا روبرو می‌شد. اعراب نیز نظر مساعدی نداشتند و دائماً ایجاد مزاحمت می‌کردند. غلبه بر این مشکلات ایجاب می‌کرد که سنت اگزوپری مراقب و هوشیار و

۴۴- پایگاهی در منطقه صحرا در آفریقا بین مراکش و موریتانی Cap Juby

۴۵- منطقه‌ای واقع در مغرب آفریقا بین دریای آتلانتیک و موریتانی Rio - de - oro

که سابقاً تحت‌الحمایه دولت اسپانیا بود و امروز جزو منطقه صحرا می‌باشد.

در عین حال محافظه کار و سیاستمدار باشد و باتدبیر راه چاره‌ای بیندیشد. وانگهی شرایط زندگی در کاپ ژوبی بسیار دشوار بود. سنت اگزوپری هجده ماه تمام با چهار کارگر فرانسوی و دو کارگر عرب در يك کلبه کوچک چوبی زندگی کرد. در طی اقامت خود در کاپ ژوبی با رئیس اسپانیایی ناحیه دوست شد و موفق گردید جان عده زیادی از رفقای خود را از خطر نجات دهد. دیری نگذشت که بدگمانی اعراب نسبت به وی جایش را به احترام داد و او موفق شد سرسخت‌ترین آنها را رام کند. رئیس پیر قبيله برای برای راهنمایی‌ها و سخنان سنت اگزوپری احترام زیادی قائل بود. حکومت اسپانیا عقیده داشت که حضور فرانسویها نه تنها اعراب را مهار نخواهد کرد، بلکه بر شورش آنها نیز دامن خواهد زد. این مشکلات از سال ۱۹۲۵ زمانی که شرکت شروع بکار کرده بود، همچنان ادامه داشت. در دسامبر ۱۹۲۵ یکی از خلبان‌های فرانسوی بنام مارسل رن^{۴۶} زندانی اعراب شده بود که با اشکال زیاد و پرداخت غرامتی هنگفت آزاد شد. سال بعد ژان مرموز قربانی حادثه‌ای شد که احتمال می‌رفت بوضع اسفناکی خاتمه یابد. این شخص بعد از اینکه با سارت اعراب در آمد، در يك قفس زندانی شد. طی روزها و شبهای دراز قفس او را همراه با کاروانی حمل می‌کردند. و در این مدت حتی یکبار هم رئیس قبيله را ندید. البته او را هم با پرداخت غرامت آزاد کردند، اما مدتها بعد همچنان از اثرات آفتاب‌زدگی و تشنگی شدید رنج می‌برد. این حادثه و بسیاری از این قبیل حوادث کار سنت اگزوپری را دشوارتر می‌ساخت.

از طرف دیگر رواج برده‌فروشی در بین اعراب سنت اگزوپری را سخت

منقلب کرد. موقعی که بدیدار رؤسای قبائل عرب می رفت، این موجودات بدبخت را در زیر چادرها مشاهده می کرد و بر سرنوشت آنها رقت می آورد. این برده ها اغلب سیاه پوستان مراکشی بودند که بازرگان با وعده و وعید بسیار آنها را به ریودوارو آورده و در مقابل چهار تا شش شتر فروخته بودند. سنت اگزوپری با همه تأثیری که بر سرنوشت آنها داشت، متوجه شد که اغلب از وضع خود ناراضی نیستند و وظیفه شان را با حالت تسلیم و رضا انجام می دهند. آنها مفهوم آزادی و زندگی را فراموش کرده بودند. وقتی پیر و فرسوده می شدند، آزادشان می کردند، زمانیکه آزادی بهیچ دردشان نمی خورد. بردگان آزاد شده آرزو می کردند که دوباره بکار گماشته شوند، زیرا می دانستند که برای آنها آزادی یعنی گرسنگی، یعنی نابودی و مرگی تنها در کنار تپه ای شنی. از آن زمان بعد دیگر هیچکس به آنها توجه نمی کرد، جز کودکی چند که هر روز صبح از روی کنجکاوی و تفریح می رفتند به بینند آیا این بیچاره ها هنوز زنده اند یا نه.

در ماه نوامبر ۱۹۲۸ سنت اگزوپری را بفرانسه احضار کردند. اما عزیمت وی از کاپ ژوبی تا بهار ۱۹۲۹ بتأخیر افتاد. بخاطر خدمات باارزش وی در کاپ ژوبی و بواسطه موفقیتی که در جلب اعتماد و دوستی اسپانیایی ها و اعراب کسب کرده بود، بدریافت نشان لژیون دونور^{۴۷} نائل گردید. و نام او نیز چون نام بسیاری از قهرمانان خطوط هوایی، از قبیل دورا و مرموز و شهدای گروه چون گروپ^{۴۸} و ارابل^{۴۹} در آن سامان جاودان مانده است. امروزه در آفریقا خلیجی به نام سنت اگزوی وجود دارد.

در ماه مارس ۱۹۲۸، سنت اگزوپری برای گذراندن چند ماه مرخصی

47- Légion d'honneur

48- Group

49- Erable

بفرانسه مراجعت کرد. تصمیم گرفت در طی این چندماه دوره عالی هوانوردی را بگذراند و این تصمیم را عملی کرد. در ضمن نسخه خطی اولین رمان خود را بپاریس برد. کتاب مورد پسند گالیمار^{۵۰} ناشر معروف واقع شد. وی تعهد کرد که نه تنها این کتاب، بلکه هفت اثر بعدی سنت اگزوپری را نیز بچاپ برساند. امروزه اهمیت کتاب «پیک جنوب» در اینست که نکته‌های جالبی درباره روحیه سنت اگزوپری جوان در اختیار ما می‌گذارد. این رمان بما نشان می‌دهد که برای شخصی با روحیه سنت اگزوپری تعیین حدود مرزی بین واقعیت و تخیل تا چه اندازه دشوار بوده و تا چه حد هواپیمائی با مقررات سنگین خود باو کمک کرده است که با واقعیات تماس پیدا کند. از نظر دیدیه دورا، کتاب «پیک جنوب» اثر جوانی است بی تجربه و خام که هنوز راه زندگی وی مشخص نیست، حال آنکه کتاب «پرواز شبانه»^{۵۱} شاهکار مردیست پخته و باتجربه.

با اینکه آندره ژید^{۵۲} نسبت به کتاب «پیک جنوب» توجهی فراوان نشان داد و اصالت آنرا ستود، این کتاب در محافل ادبی پاریس موفقیت چشمگیری کسب نکرد. در همین زمان علت شکست اگزوپری بوسیله یکی از اقوام خود بنام کنتس دولسترانز به محافل ادبی پایتخت راه یافت و با بسیاری از نویسندگان آشنا شد. اما اگر دوستان نادری چون ژید را استثنا کنیم، سنت اگزوپری بیشتر از اهل قلم دوری می‌جست، مخصوصاً از کسانی که حرفه نویسندگی را انتخاب کرده بودند. فکر اینکه از راه نویسندگی امرار معاش کند، حتی یکبار نیز به ذهن او نرسیده بود. نویسندگی برای او، وسیله ارضای آن قسمت از وجودش بود که به ذهنیات گرایش داشت. از طرفی

50- Gallimard

51- Vol de Nuit

52- André Gide

ذوق ادبی و استعداد ریاضی سنت اگزوپری همزمان با یکدیگر گسترش می‌یافت. در فاصله سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹، نویسنده کتاب «پیک جنوب» برای اختراعاتی که کرده بود، در حدود هشت پروانه گرفت. در ضمن به نجوم، ریاضی، فیزیک اتمی و بیولوژی علاقمند بود و به موازات اشتغالات فلسفی به تحقیقات علمی می‌پرداخت.

در آغاز سپتامبر ۱۹۲۹، سنت اگزوپری بصوب آمریکای جنوبی رهسپار شد. او به مدیریت شرکت هواپیمائی Aero - porta - Argentina منصوب شده بود. از ابتدای ایجاد خطوط هوائی کمی بعد از جنگ، صحبت از این بود که بین کشور فرانسه و بوئنوس آیرس^{۵۳} شبکه ارتباطی ایجاد کنند که از آمریکای جنوبی بگذرد. باین ترتیب خط هوائی بوئنوس آیرس و ریو دوارو برقرار گردید. این خط بزودی توسعه یافت و تا آخر سال ۱۹۲۷ به ناتال^{۵۴} رسید. همین خط بعدها بصورت خط هوائی کازابلانکا-داکار^{۵۵} درآمد.

پایتخت آرژانتین در نظر اول در سنت اگزوپری تأثیر خوبی نگذاشت. وی این شهر را با نقشه دقیق و خطوط منظم هندسی آن که عاری از هرگونه لطف و زیبایی شاعرانه بود، مطابق ذوق و سلیقه خود نیافت. در اولین نامه‌هایش بفرانسه از بوئنوس آیرس بعنوان شهری بی‌روح یاد کرده است که مردم آن اندوهگین می‌باشند و هیچ گردشگاهی ندارند. نوشت: گوئی معماران همه ذوق و نبوغ خود را بکار برده‌اند تا هرگونه زیبایی و لطفی را از این شهر بزدایند. اما شب درحین پرواز نتوانست از تحسین روشنیه‌های شهر

53- Buenos - Aires

54- Natal یکی از بنادر برزیل در کنار دریای آتلانتیک

55- Casablanca - Dakar

خودداری کند. مدیر شرکت هواپیمائی آرژانتین در این تاریخ بیست و نه ساله بود و این مسؤولیت سنگین را بخاطر موفقیت او در کاپ ژوبی به وی واگذار کرده بودند. در این مقام نیز می‌بایست با سران جمهوری آرژانتین ملاقات و مذاکره کند. برخی از آنان نسبت به استقرار خطوط هوائی فرانسوی در کشورشان نظر مساعدی نداشتند. در ضمن انجام کارهای اداری و مذاکرات سیاسی، سنت‌اگزوپری فرصت زیادی نیز برای پرواز داشت، چه جهت بازرسی پست‌های متعدد شرکت و چه جهت ایجاد دشوارترین خط هوائی بطرف پاتاگونی^{۵۶}.

سنت‌اگزوپری زن دلخواه خود را در آمریکای جنوبی یافت. داستان آشنائی آنها بیشتر بداستان پیریان شباهت دارد. هنگام آشناشدن با کنسوئلو^{۵۷}، سنت‌اگزوپری سی و یکسال داشت و او بیست و سه سال. کنسوئلو قبلاً با یک روزنامه‌نگار آرژانتینی بنام گومه کوریلو^{۵۸} که خیلی از او مسن‌تر بود، ازدواج کرده و پس از مدت کوتاهی شوهرش را از دست داده بود. زن جوان که از زیبایی چشمگیری برخوردار بود، پرازشورزندگی بود و عاشق ماجرا و چنان غرق در رؤیای خویش که بین واقعیت و رؤیا چندان فرقی نمیگذاشت. او قادر بود واقعیت را با قوه خیال بزیبائی رؤیا درآورد. او شاهزاده خانم قصه پیریان بود که با یک حرکت دست همه آرزوهای خود می‌رسید. سنت‌اگزوپری خیلی زود به این زن که با همه زنهای دیگر فرق داشت، علاقمند گردید.

در ملاقاتی که بین ریچارد رامبلد و مارگارت استوارت^{۵۹} باکنسوئلو

56- Patagonie منطقه‌ای در جنوب آرژانتین

57- Consuela

58- Gomez Corillo

59- Richard Rumbold et Margaret Stewart Saint - Exupéry *Tel quel* (Del Duca, 1960).

صورت گرفت، خانم سنت اگزوپری اظهار داشت که برای معرفی تونیو^{۶۰}، (او آنتوان را باین اسم می‌نامید) ابتدا باید سرگذشت خودش را تعریف کند و اینطور گفت: «در جریان زمین لرزه‌ای که روز تولد من در سان-سالوادور^{۶۱} روی داد، خانه پدری من با خاک یکسان شد و من تنها و بی‌کس ماندم. یکنفر بومی مرا باخود بکوهستان برد و با شیر بز بزرگ کرد. مدتها تصور می‌کردم که این مرد پدر منست و بزهم مادرم. این مرد جادوگر بود و در عین حال تا اندازه‌ای به طبابت نیز وارد بود. مرا بارموز جادوگری آشنا ساخت. بعد طی مراسمی عجیب با تشریفات عجیب‌تر از من آزمایش شجاعت بعمل آورد. مرا با گل سفیدی که با دندانهایم گرفته بودم، توی چاه فرستاد. اگر بهنگام خروج از چاه، گل پژمرده می‌شد، دلیلش این بود که من ترسیده‌ام، در غیر اینصورت شجاعت من ثابت می‌شد». آنگاه چگونگی آشنائی خود را با آنتوان دو سنت اگزوپری شرح داد: «در مجلس ضیافتی که در بوئنوس آیرس بافتخار سیاستمداران خارجی ترتیب داده شده بود، با تونیو آشنا شدم. «داشتم می‌رفتم که او از در وارد شد. بلافاصله تحت تأثیر او قرار گرفتم. او بمن نزدیک شد و کمی باهم صحبت کردیم. در همین ضمن بدون مقدمه از من دعوت کرد که سوار هواپیمای او بشوم تا ستارگان را بمن نشان بدهد. من دعوت او را رد کردم، چون نمی‌خواستم دوستانی را که همراه من آمده بودند، ترک کنم. او اصرار ورزید و از دوستان من نیز دعوت کرد. دسته‌جمعی به فرودگاه رفتیم و لحظه‌ای بعد سوار هواپیما بودیم. او جای مرا در کنار خودش تعیین کرده بود و در ضمن

60- Tonio

61- San Salvador پایتخت جمهوری سالوادور واقع در آمریکای مرکزی

همین پرواز، عشقش را بمن ابراز داشت.»

درباره آشنائی سنت اگزوپری و کنسوئلو داستانهای مختلفی نقل کرده‌اند که بیشتر بافسانه شباهت دارد. قدر مسلم اینکه این عشق دوجانبه بود و یکماه بعد از اولین برخورد، روز ۳۱ آوریل ۱۹۳۱ دو دل‌داده در دهکده کوچک اگه ازدواج کردند. ماههای اول بازگشت از آمریکای جنوبی و زندگی مشترک با کنسوئلو جزو بهترین روزهای زندگی سنت اگزوپری محسوب می‌شود. شانس و موفقیت از همه سو به‌وی روی آورده بود. کتاب «پرواز شبانه» بدریافت جایزه «فمینا»^{۶۲} نائل آمد و تقریباً به تمام زبانهای اروپائی ترجمه شد. در این هنگام سنت اگزوپری نویسنده‌ای بود مشهور، خلبانی خستگی‌ناپذیر و شوهری سعادتمند، حق داشت که از زندگی خشنود باشد. اما دوران خوشبختی وی دیری نپایید. شرکت aeropostale در آستانه ورشکستگی بود و دیگر نمی‌توانست حقوق خلبانان را بپردازد. بار دیگر سنت اگزوپری با اشکالات فراوان مادی روبرو شد. او و همسرش هر روز بخاطر همانروز زندگی می‌گرداند و با همه درآمدی که از فروش کتاب «پرواز شبانه» نصیب سنت اگزوپری شده بود، او حتی یکشاهی هم ذخیره نداشت.

در اواخر سال ۱۹۳۲ سنت اگزوپری به پایتخت مراجعت کرد، درحالیکه نه پولی داشت و نه شغلی. علاوه بر اینها ناراحتی روحی شدیدی نیز وی را آزار میداد. این ناراحتی روحی ناشی از طرز قضاوت و اظهار نظر رفقای خلبان وی درباره کتاب «پرواز شبانه» بود. شنیده بود که رفقا او را متهم کرده‌اند که فقط خلبانی آماتور بوده و تنها بدین منظور با آنها همکاری می‌کرده که از این راه شهرتی کسب کند. در نامه‌ای به دوستش گیومه

به نگرانی‌های خود در این مورد اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که اگر رفقا در ذهن چنین تصویری از وی پرورانده باشند و اگر ننگ داشته باشند که او بعد از ارتکاب باین جنایت یعنی نوشتن «پرواز شبانه» باز هم در کنار آنها پرواز کند، ارزش تمام کارهایی که تا بحال انجام داده است، از بین خواهد رفت. درجه ناراحتی سنت اگزوپری بعدی است که بیم دارد گیومه نیز با دیگران هم عقیده باشد و دعوت او را مبنی بر سکونت در آپارتمان او در پاریس نپذیرد. البته این ماجرا ادامه نیافت. اما بر روح سنت اگزوپری اثری عمیق گذاشت. در همین تاریخ به دوستش دکتر پلیسیه^{۶۳} نوشت:

«می‌خواهم يك كره جغرافيا بخرم و روی آن در نقاطی که دوستی واقعی دارم پرچم کوچکی نصب کنم. تصور می‌کنم که تعداد این پرچم‌ها خیلی زیاد نخواهد شد».

در این میان کوشید برای روزنامه‌ها مطالبی تهیه کند. اما قادر نبود جز درباره مطالب و موضوعات مورد علاقه اش، قلم فرسایی کند. سنت اگزوپری مردی نبود که فرمایشی مطلب بنویسد. ناچار بیکار مانده بود و در پاریس سرگردان بود. شور و هیجان همیشگی خود را از دست داده بود. اما چون ضروری‌ترین مسائل در این موقع برای او بدست آوردن پول بود، شرکت Latéocère را متقاعد کرد که او را بعنوان خلبان آزمایشی در تولوز^{۶۴} استخدام کند. بعد از تولوز به پرپنیان^{۶۵} منتقل شد. اما شش ماه بعد دوباره در پاریس بیکار و سرگردان بود. می‌گویند ناراحتی وی بدرجه‌ای رسیده بود که برای فرار از فکر و خیال و بیخوابی دست‌بدامان مشروب و حتی گاهی مواد مخدره می‌زد. کنسولو در این دوره بحرانی غالباً شوهرش را

63- Pélissier

64- Toulouse شهری در جنوب فرانسه

65- Perpignan بندر کوچکی در جنوب فرانسه

متفکر و سرگردان می‌یافت. او نمی‌توانست در یکجا آرام بگیرد. تاجائیکه برایش امکان داشت، بالاترین آپارتمان‌های عمارات را اجاره می‌کرد. می‌خواست باین ترتیب به آسمان نزدیکتر باشد. در ضمن در همین دوره، زندگی پر از جروب‌بحث او با کنسوئلو زبانزد خاص و عام شد و داستانهای زیادی راجع به آندو سر زبانها افتاد. معه‌ذا پیوند زناشوئی بر همه این مشکلات غلبه کرد و آنطور که نامه‌های عاشقانه‌ای که تا آخر عمر به کنسوئلو می‌نوشت نشان می‌دهد، از محبت سنت‌اگزویری نسبت به‌مسررش کاسته نشد. او خود را مسؤول کنسوئلو می‌دانست و هرچه مسن‌تر می‌شد، احساسات پدرانه‌ای نسبت به کنسوئلو پیدامی‌کرد، احساسات پدری نسبت به‌فرزند موردعلاقه. مگر او نبود که این گل‌ظریف را از وطن خود دور کرده و بسرزمینی بیگانه آورده بود؟ کمی قبل از مرگ برای کنسوئلو دعائی نوشت که او هرشب آنرا بخواند:

«خدای من، بخاطر من خودت را ناراحت مکن، مرا آنطور که هستم خلق کن. من در امور کوچک پر ادعا هستم، اما در کارهای بزرگ ساده و فروتن می‌باشم. در امور کوچک خودخواه بنظر می‌رسم، اما در کارهای بزرگ حتی قادر به‌فداکردن جان خود نیز می‌باشم. ظاهراً در امور کوچک و بی‌اهمیت ناپاک و گناهکار بنظر می‌آیم، اما جز در پرتو معصومیت و تقوی نمیتوانم خوشبخت باشم».

«خدایا، مرا طوری خلق کن که شوهرم بتواند احساسات درون مرا بخواند. خدایا، خدایا، شوهرم را نجات بده، زیرا او واقعاً مرا دوست‌دارد و بدون وجود من خیلی بدبخت خواهدشد. اما کاری کن که او قبل از من بمیرد. زیرا او درظاهر خیلی قوی بنظر می‌رسد، اما اگر دیگر صدای مرا درخانه‌مان نشنود، سخت نگران خواهدشد. خدایا، دردرجه اول او را از

اضطراب برهان. کاری کن که من همیشه در خانه باشم و سروصدا راه بیندازم، حتی اگر لازم باشد که گاهی چیزی را هم بشکنم.»
 «بمن کمک کن که نسبت باو وفادار باشم و با کسانی که او از آنها نفرت دارد، روبرو نشوم. این کار برای او نامبارک است. زیرا زندگی خود را در وجود من بنا نهاده است.»

«خدایا، خانواده ما را در کنف حمایت خود قرار بده، کونسوئلوی تو آمین!»

معمولاً سنت اگزوپری از عشق و مسائل خصوصی زندگی خود با دیگران صحبت نمی کرد. در این باره بدوستش دکتر پلیسیه می نویسد که خود را در بیان گرفتاریهای خصوصی و احساسات درونی خویش فوق العاده ناتوان و ناراحت می بیند، بطوریکه بزبان آوردن یکی دو کلمه نیز برایش گرانست. گوئی از بیان مسائل خصوصی شرم دارد.

در این روزهای تیره، ذهن سنت اگزوپری اغلب متوجه مسأله ایمان بود. دکتر پلیسیه بخاطر می آورد که سنت اگزوپری باو اظهار داشته بود که اگر ایمان می داشت، جزو فرقه دومینیکن^{۶۶} می شد. بی شک ایمان قوی و زندگی مذهبی می توانست آن آرامش عمیقی را که سنت اگزوپری به آن احتیاج داشت، در وی ایجاد کند. اما علی رغم همه کوشش های خود، نتوانست باین مرحله برسد، هر چند ظاهراً بارها بدان نزدیک شده بود. در آثار سنت اگزوپری نشانی از این ایمان دیده می شود. نشانی از روح پرستش و احترام بانسان که پرتوی از ذات الهی است.

در سال ۱۹۳۴ سنت اگزوپری وارد شرکت افرانس شد و برای معرفی این شرکت به اقصی نقاط دنیا مسافرت کرد و کنفرانس هائی ایراد

کرد. در بازگشت از این مسافرت تصمیم گرفت که فاصله بین پاریس و سایگون را در کوتاهترین مدت ممکن بپیماید و گوی سبقت را بر باید. قبل از او خلبانی بنام ژاپی^{۶۷} این فاصله را در مدت هفتاد و هشت ساعت پیموده بود. روز ۲۹ دسامبر ۱۹۳۵، روز عزیمت، سنت اگزوپری فوق العاده خسته بود، چون از چهل و هشت ساعت پیش اصلاً نخوابیده بود. امانمی توانست این کار را بتأخیر بیندازد. اراده اش بر خستگی چیره شد و بامکانیک خود پرهو، این پرواز دشوار را آغاز کرد. تا بن غازی پرواز طبیعی بود. ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه از این نقطه حرکت کرد و از ساعت یک صبح با توده ابرهای تراکمی روبرو شد. ارتفاع سنج هواپیما از کار افتاد و سنت اگزوپری بواسطه تراکم ابر جایی را نمی دید. ناچار بزمین نشست. خوشبختانه هواپیما بجای خرد شدن، بروی بانندی از سنگریزه فرود آمد^{۶۸}. اما این تازه اول کار بود. ذخیره آب، بواسطه آسیب دیدن هواپیما، از بین رفته بود. و از همه مهم تر اینکه نمی دانستند در کجا فرود آمده اند. می بایست قبل از اینکه از تشنگی از پای در آیند، خود را به یک آبادی برسانند. روز اول در حدود ۳۰ تا ۳۵ کیلومتر پیش رفتند و باز به محل هواپیما بازگشتند، بی آنکه جز باسراب با چیز دیگری روبرو شده باشند. در این روز ذخیره قهوه آنها نیز پایان رسید. فردای آن روز بامید دریافت کمکی از راه هوا، پرهو در کنار هواپیما آتشی افروخت و سنت اگزوپری بجستجوی بی نتیجه خود ادامه داد. روز سوم تصمیم گرفتند هواپیما را رها سازند و همین طور مستقیم پیش بروند تا اینکه یا بجایی برسند و یا از پا در آیند. روز چهارم از شدت

67- Japy

68- P. Kessel *La vie de Saint - Exupéry* (Gallimard, 1966)

تشنگی و خستگی ناگزیر می‌شدند که در فاصله‌های ۲۰۰ متری توقف کنند و همان‌روز بود که درعین ناامیدی به کاروانی برخوردند و نجات یافتند. جریان این پرواز يك فصل از زیباترین فصول کتاب «سرزمین انسانها»^{۶۹} را تشکیل می‌دهد.

در طی چند سال، سنت اگزوپری برای روزنامه‌ها مطالبی تهیه می‌کرد و بهمین منظور مسافرت‌هایی کرد. ابتدا بعنوان خبرنگار مخصوص پاری سوار^{۷۰} برای جشن اول ماه مه ۱۹۳۵ بمسکو رفت. آنگاه دو سفر به کشور اسپانیا کرد یکی در سال ۱۹۳۶ به شهر بارسلنی بعنوان خبرنگار روزنامه انترانسیتان^{۷۱} و دیگری در سال ۱۹۳۷ يك ماه بعد از شروع جنگ‌های داخلی اسپانیا به مادرید بعنوان خبرنگار روزنامه پاری سوار. در سال ۱۹۳۷ مسافرتی نیز به آلمان کرد. این سفر بیشتر بخاطر ارضای حس کنجکاوی خود درباره حزب نازی و چگونگی تحول و پیشرفت آن بود. می‌توان گفت که در این دوره از زندگی، سنت اگزوپری بیش از هر دوره دیگری به سیاست توجه کرد.

از کلیه گزارش‌هایی که برای روزنامه‌های فوق‌الذکر تهیه کرد، چه درباره روسیه و چه درباره اسپانیا، امیدواری و خوش‌بینی احساس می‌شود. اما نظر سنت اگزوپری درباره آلمان صورت دیگری دارد. او مثل بسیاری از فرانسویها از حزب نازی که زندگی و کشورشان را تهدید می‌کرد، دچار وحشت شده بود بیش از هر چیز دیگر از سست شدن اعتقاد به ارزش‌های واقعی بشری رنج می‌برد. بنظر او این مهم‌ترین خطری بود

69- *Terre des hommes*70- *Paris Soir*71- *Intransigeant*

که دنیای غرب را تهدید می‌کرد. سنت‌آگزوپری می‌کوشید به علت فقدان این ایمان و اعتقاد پی‌ببرد. او بر زندگی انسان امروزی تأسف می‌خورد که معنویات را فدای مادیات و عقل و منطق خشک را جانشین احساسات ساخته، بطوریکه پایه معنویات را بکلی متزلزل کرده است.

چندماه بعد از مراجعت از برلن خواه برای فرار از یکنواختی زندگی خواه بمنظور آزمون شجاعت خود، سنت‌آگزوپری تصمیم گرفت در یک رکورد هوایی دیگری شرکت کند. این بار کشور گواتمالا در نظر داشت که نیویورک را از راه هوا به سرزمین آتش^{۷۲} مربوط سازد. سنت‌آگزوپری در ژانویه ۱۹۳۸ بعد از جلب موافقت نیروی هوایی به نیویورک رفت. روز پانزده ژانویه از این شهر حرکت کرد. در ساعت مقرر به گواتمالا رسید. اما در موقع بلند کردن هواپیما دچار اشکال شد و سرعت لازم را از دست داد و سقوط کرد. هواپیما تکه‌تکه شد. بنا به گفته سنت‌آگزوپری بزرگترین تکه‌ای که از هواپیما باقی ماند، خود او بود. سنت‌آگزوپری شکستگی‌های فراوان و جراحات بسیاری پیدا کرده بود. او یک هفته در حالت اغما بسر برد. پس از آن دوره نقاهت طولانی و دشواری شروع شد. اعصاب سنت‌آگزوپری سخت متزلزل شده بود. حتی بعد از بهبود نیز نتوانست اعصاب سالم پیشین خود را بازیابد. از این زمان ببعد دیگر نمیتوانست برخی صداها را تحمل کند و دچار اضطراب ناگهانی می‌شد. این حادثه چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ جسمی ضایعات جبران‌ناپذیری را موجب شد. شانه سنت‌آگزوپری تقریباً هیچوقت بحال اول برنگشت. کنسوللو اظهار میدارد که شوهرش از دست ندادن بازوی خود را مدیون اوست. کمی قبل از وقوع حادثه کنسوللو با

جزایری واقع در جنوب آرژانتین که بوسیله تنگه ماژلان از این 72- Terre du feu

هوایما از پاریس به سان سالوادور رسید. گو آتمالا از این شهر فاصله زیادی ندارد. حسن ششم باو می گفت که شوهرش را خطر بزرگی تهدید می کند. همینکه از این پیش آمد اطلاع پیدا کرد، خود را ببالین آنتوان رسانید. می دانست او مرگ را به از دست دادن بازوی خود ترجیح می دهد. بهمین علت اجازه نداد که دست شوهرش را قطع کنند.

سنت اگزوپری همینکه حالش کمی بهتر شد و توانست راهبرود به نیویورک برگشت و در خانه یکی از دوستان آمریکائی خود، منزل کرد. دوستان آمریکائی وی، نسبت باو لطف بسیار داشتند و باو بامهربانی خاصی رفتار می کردند. و سنت اگزوپری با همه علاقه ای که برای جبران این محبت ها داشت، هرگز نتوانست خود را به یاد گرفتن زبان انگلیسی مقید کند. اما درباره آداب و رسوم آمریکائی ها عقاید قاطعی داشت. او هرگز موفق به درک این نکته نشد که به چه دلیل گاهی آمریکائی ها کمبود زندگی معنوی خود را با شرم و خجلت پنهان می دارند و زمانی این نقص را مایه مباهات خود می دانند. آزادی را آنطور که آمریکائیها درک می کردند، آزادی نمی دانست. بعقیده او در زندگی ماشینی، برای فرد آمریکائی، که حتی در برآوردن کوچکترین و بی اهمیت ترین آرزوی خود مثلاً انتخاب غذا آزاد نیست، آزادی بمفهوم واقعی کلمه وجود ندارد.

در طی اقامت خود در آمریکا به نوشتن کتاب « سرزمین انسانها » پرداخت. این کتاب در فوریه ۱۹۳۹ در فرانسه بچاپ رسید و بلافاصله با استقبال بی نظیری روبرو شد. در همان سال سنت اگزوپری بار دیگر راهی کشور آلمان شد. در نظر داشت درباره تأثیر تبلیغات حزب نازی مطالعاتی کند. باو خبر دادند که گورینگ^{۷۳} تمایل دارد او را به بیند. اما سنت اگزوپری

یکی از سران حزب نازی و رئیس هواپیمائی لشکری آلمان نازی Goring-73

برنامه‌اش را طوری ترتیب داد که از این ملاقات خودداری کند. آنگاه چون بحران چکسلواکی پیش آمده بود باشتاب روانه پاریس شد. این مسافرت در دل نویسنده کتاب «سرزمین انسانها» نفرت زیادی نسبت به حکومت نازی ایجاد کرد. در همین تاریخ یعنی بیست و پنجم مه ۱۹۳۹ آکادمی فرانسه جایزه بزرگ رمان را بکتاب فوق‌الذکر تفویض کرد.

آخرین تابستان قبل از جنگ بود. سنت‌اگزوپری روزهای خوشی را در مصاحبت دوستش گیومه و دیگر خلبانان بمناسبت آزمایش هیدراویون^{۷۴} در بیسکاروس^{۷۵} گذراند. آنگاه بار دیگر راهی نیویورک شد. در این شهر از دیدن عکس تمام قد خود در کنار تعداد زیادی از کتاب Wind, Sand and Star^{۷۶} تعجب کرد. سراسر ماه اوت را در نیویورک گذرانید. در اواخر ماه اخبار نامساعدی که از فرانسه می‌رسید، او را دچار وحشت کرد. دائماً برای کسب اخبار تازه‌تر به پاریس تلفن می‌کرد و همه روزنامه‌ها را می‌خواند. بهمین علت تصمیم گرفت قبل از شروع جنگی که احتمال درگیری آن بسیار زیاد بود، به فرانسه برگردد. و درست یک هفته قبل از اعلان جنگ به بندرهاور^{۷۷} رسید. شغلی که در بازگشت از آمریکا به سنت‌اگزوپری ارجاع گردید بهیچوجه او را راضی نمی‌کرد. او نمی‌توانست بپذیرد که در زمان جنگ، هنگامیکه سایر رفقاییش در حال مبارزه می‌باشند، بعنوان یک مربی ساده مشغول کار باشد. احساس می‌کرد که اگر در جنگ شرکت نداشته‌باشد، حق بازگو کردن هیچ مطلبی را نخواهد داشت، و حال آنکه، گفتنی بسیار

74- Hydravion.

75- Biscarosse شهری در جنوب غربی فرانسه

76- عنوان ترجمه انگلیسی کتاب «سرزمین انسانها»

77- Le Havre یکی از بنادر مهم شمال فرانسه در کنار دریای منش.

بود. از طرفی شرکت در مبارزه، باو این حق را می داد که زندگی کند و خود را بکشور فرانسه متعلق بداند. بهمین منظور و با این طرز فکر به هر وسیله ای که می دانست متشبث شد. باشخاص مؤثر نامه نوشت. از دوستان تقاضا کرد. او آنقدر پافشاری کرد و اصرار ورزید که سرانجام اجازه دادند جزو گروه اکتشافی وارد مبارزه شود.

معدالك سنت اگزوپری بجنگ ایمان نداشت. از نظر او جنگ پوچ و بیهوده بود. شرکت وی در جنگ سبب شد که از نزدیک با چهره آن آشنا شود و پی ببرد که فرانسویها دارند ادای جنگ را در می آورند و متوجه گردد که این جنگ، جنگی واقعی نیست. با علم باین واقعیت تلخ، باز هم دست از مبارزه نمی شست و در هر مسافرتی که بپاریس می کرد، درباره بهبود وضع دفاعی با مقامات مسؤول مذاکره می کرد و نظریاتی ارائه می داد. در یکی از مسافرت هایش به پاریس به انستیتوی Froid در مدون^{۷۸} مراجعه کرد و اصرار ورزید که روغنی بسازند که در ارتفاع زیاد یخ نزنند.

در تاریخ دهم ماه مه ۱۹۴۰ سنت اگزوپری برای گذراندن یک مرخصی بیست و چهار ساعته بپاریس آمد. ساعت چهار صبح دوستانش او را از خواب بیدار کردند و باو خبر دادند که آلمانها به بلژیک و هلند حمله کرده اند. سنت اگزوپری باشتاب به گروه 2/33 پیوست. چند روز بعد دوباره بپاریس آمد و این بار از سستی و بی نظمی دستگاهها دچار وحشت شد. از نخست وزیر وقت پل رینو^{۷۹} خواست که او را با آمریکا بفرستد تا روزولت را متقاعد سازد که هواپیماهای جدیدی بفرانسه بدهد. سنت اگزوپری از اینکه نتوانست در این اوضاع آشفته، کار مثبتی انجام دهد، ناامید بنظر می رسید. در چنین

شهری در نزدیکی ورسای Meudon-78

7^o: Paul Reynaud

شرایطی مأموریت معروف بر فراز آرا^{۸۰} را انجام داد. این مأموریت موضوع اصلی کتاب «خلبان جنگ»^{۸۱} را تشکیل می‌دهد.

در این وضع بحرانی، در حالیکه شکست از همه طرف احساس می‌شد، گروه ۲/۳۳ به الجزائر منتقل شد و سنت‌آگزوپری نیز با سایر رفقا باین کشور رفت. در الجزیره دوست صمیمی وی، دکتر پلیسیه بملاقات وی شتافت. سنت‌آگزوپری همانطور که روی تخت دراز کشیده بود، باناراحتی و هیجان زیاد داستان فلاکت بار مهاجرت فرانسویهای شمال را برای دوستش شرح داد. برای او مجسم کرد که چگونه این مهاجرت بی‌فایده بسوی نیستی و نابودی، انسانها را چون گوسفندانی بدنبال یکدیگر می‌کشاند، چگونه دهکده‌ها در شعله‌های آتش می‌سوزند و در همه جا مرگ و ویرانی حکومت می‌کند.

در اواخر ماه ژوئیه آن‌عه از رفقای سنت‌آگزوپری در گروه ۲/۳۳ که جان سالم بدر برده بودند، برای او مجلس تودیه‌ی ترتیب دادند. چون سنت‌آگزوپری که دیگر بوجدش در گروه احتیاجی نبود، به فرانسه باز می‌گشت. در فرانسه سنت‌آگزوپری ابتدا از نزدیکانش دیدن کرد. مدتی در اگه مهمان خواهرش بود و در همانجا نوشتن کتاب Citadelle را شروع کرد. اما برای او که احتیاج به آزادی کامل داشت، زندگی در خاک وطن فوق‌العاده دشوار بود. بنابراین درصدد عزیمت به آمریکا برآمد. فکر می‌کرد که در آنجا می‌تواند بنحوی به آزادی کشورش خدمت کند.

همینکه بآمریکا رسید بچندتن از دوستان خود تلفن کرد. نگرانی عجیبی که در صدای او محسوس بود، باعث شد که اغلب دوستان برای

80- Arras

شهری واقع در شمال فرانسه جزو بخش Pas-de-Calais

81- Pilote de guerre

دیدن او شتاب کنند. آنها با مردی روبرو شدند که دیگر شناخته نمی‌شد. مردی که اضطراب سال گذشته اورا سخت بیمار ساخته بود. سنت اگزوپری دیگر قادر نبود آرامش خاطر پیدا کند و کارش را از سر بگیرد. خواه ناخواه وارد دسته‌های سیاسی شد، بی‌آنکه بهیچ‌حزب یا دسته‌ای پیوندد. سه‌دسته سیاسی با عقاید مختلف در آمریکا فعالیت می‌کردند: طرفداران مارشال پتن^{۸۲}، طرفداران دوگل و جبهه فرانسه آزاد. سنت اگزوپری بی‌آنکه به‌عواقب کار بیندیشد، با هر سه گروه معاشرت می‌کرد و با آنها وارد بحث می‌شد. آنقدر به آزادی فرانسه می‌اندیشید که نمی‌توانست ضرر و خطر معاشرت با سه‌دسته مخالف را احساس کند. هنگامی متوجه وخامت اوضاع شد که باو خبر رسید که مارشال پتن او را بعنوان یکی از مشاوران حکومتی انتخاب کرده‌است. روح سنت اگزوپری از این انتخاب بی‌اطلاع بود و تنها کاری که توانست انجام دهد، تکذیب خبر بوسیله رادیو و روزنامه‌ها بود. بعدها او را عامل نازی‌ها معرفی کردند. سنت اگزوپری که کاسه صبرش لبریز شده بود دیگر تاب تحمل نداشت، خشم شدید خود را ظاهر نمود و طرفداران دوگل و مارشال پتن هم‌را با یک‌دیگر مورد قضاوت قرار داد. و همین مسأله، بعدها هنگامی که می‌خواست بار دیگر در الجزائر به‌گروه ۲/۳۳ پیوندد، برایش دشواریهای فراوان ایجاد کرد.

ناراحتیهای شدید روحی و عصبی، سنت اگزوپری را وادار ساخت که برای استراحت سفری به کالیفرنیا بکند. اما در آنجا دچار بیماری کلیوی

82- Maréchal Pétain

مارشال فرانسوی متولد Pas - de - Galais که هنگام اشغال فرانسه بدست آلمان نازی با آنها از در سازش درآمد و حکومت ویشی را ایجاد کرد.

شد و برای اولین بار تحت عمل جراحی قرار گرفت. این عمل از نظر جسمی چندان مهم نبود، اما روحیه سنت‌اگزوپری ضعیف شده بود و هیچ‌ناملائی را نمی‌توانست تحمل کند. در بازگشت به بندر نیویورک، تصمیم گرفت کتابی بنویسد و وضع و موقعیت واقعی فرانسه را به آمریکائی‌ها نشان بدهد. و کتاب «خلبان جنگ» را نوشت.

این کتاب در آغاز سال ۱۹۴۲ بچاپ رسید، در آمریکا با موفقیت شایانی روبرو گردید. اما فرانسویهای مقیم آمریکا آنرا نپسندیدند. طرفداران مارشال پتن در فرانسه ابتدا کتاب را با روحیه سیاسی خود موافق یافتند. اما دیری نگذشت که باشتباه خود پی بردند و دستور ضبط و توقیف کتاب صادر شد. و همین دستور باعث شد که دو چاپ مخفیانه این کتاب در شهرهای لیل^{۸۳} و لیون^{۸۴} بین مردم منتشر شود.

سنت اگزوپری در این دوره از زندگی، از درد غربت رنج بسیار می‌برد. از دور بودن از فرانسه، از پاریس ملول بود. گاهی فکر می‌کرد که ممکنست دیگر کشور خود را نبیند و دچار آندوه عمیقی می‌شد. دلتنگی و درد غربت موضوع اصلی دو اثر سنت‌اگزوپری را در این دوره از زندگی وی، تشکیل می‌دهد: «نامه بیک گروگان»^{۸۵} و «شازده کوچولو»^{۸۶}. اثر اول را برای دوستش لئون ورث^{۸۷} نوشت. از نظر سنت‌اگزوپری که در آمریکا زندگی می‌کرد، دوست اسرائیلی او در فرانسه مثل چهل میلیون فرانسوی دیگر،

83- Lille شهری واقع در ایالت فلاندر در شمال فرانسه

84- Lyon شهری واقع در مشرق فرانسه در نزدیکی مرز سوئیس

85- *Lettre à un otage*

86- *Petit Prince*

87- Léon Werth

حکم گروگان را داشت، گروگانی که می‌بایست آزاد گردد. اما کتاب «شازده کوچولو» یکی از پر خواننده‌ترین آثار سنت اگزوپری می‌باشد و تقریباً به‌اغلب زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است. داستانی است پراز لطف و جاذبه و مملو از خیال‌پردازیهای شاعرانه. داستانی است به لطافت يك شعر، بسادگی يك قصه و بعمق مطالب فلسفی. از طرفی این داستان اندوهی عمیق در خود نهان دارد. در واقع شازده کوچولو از بسیاری جهات، خود نویسنده است و آن گل سرخی که او را با چهار خار ناچیز تنها گذاشته بود، کونسولو می‌باشد. سنت اگزوپری در این باره به همسرش می‌نویسد: «می‌دانی، گل سرخ کتاب شازده کوچولو، توئی. شاید من نتوانسته باشم همواره آنطور که باید از تو مواظبت کنم.» نویسنده نیز چون قهرمان داستانش خود را تنها و غمزده و دور افتاده می‌یابد و دردنیای بزرگترها، بیگانه. این بزرگترهائی که راه زندگی را نیاموخته‌اند و نمی‌دانند که «آنچه مهم است بچشم دیده نمی‌شود»^{۸۸}.

در اوائل سال ۱۹۴۳ احتیاج به بازگشت بوطن در سنت اگزوپری بقدری شدید است که طرحهای عجیبی بدهنش می‌رسد. می‌خواهد از هر وسیله‌ای که بتواند او را بفرانسه بازگرداند، استفاده کند. خیال دارد زیر دریائی بسازد که با آن بتواند از دریای آتلانتیک عبور کند. آنگاه چون وضع مساعدتری پیش آمد، سنت اگزوپری درباره پیاده شدن قوای متحدین در الجزائر و مراکش مطالعاتی کرد و طرحی پیشنهاد کرد که تصویب نشد. معذالك هشتم نوامبر همانسال سنت اگزوپری باحیرت تمام مطلع شد که قوای آمریکا در الجزائر پیاده شده‌اند. در همین موقع باو خبر دادند که گروه اکتشافی هوایی ۲/۳۳ در الجزائر فعالیت خود را از سر گرفته است

و تحت نظر آمریکائی‌ها کار می‌کند. سنت‌اگزوپری خواست بلافاصله به گروه خود ملحق شود، اما در سر راد او که نظامی نبود، موانع و مشکلات زیادی وجود داشت. از همه مهم‌تر آنکه ارتش آمریکا حداکثر سن برای یک خلبان را ۳۵ سال تعیین کرده بود، حال آنکه سنت‌اگزوپری چهل و سه سال داشت. با این همه برای بازگشت به گروه تقاضاهای مکرر نوشت. با شخص ذی‌نفوذ مراجعه کرد. ازدوستان مؤثر خواهش‌ها کرد تا اینکه سرانجام توانست در شانزدهم مه ۱۹۴۴ در نزدیکی تونس به رفقای قدیمی خود در گروه ۲/۳۳ پیوندد. در آنجا با ستوان لولو که جوانی پرشور بود، طرح دوستی ریخت. روز بیست و هفتم ژوئیه مأمور شد که از دره رود رن عکس برداری کند. از سال ۱۹۴۰ بعد این اولین مأموریت جنگی او بود.

سنت‌اگزوپری نامه معروف به ژنرال X^{۸۹} را در الجزائر نوشت. این نامه هرگز پست نشد. آنرا بعد از مرگ نویسنده، در میان کاغذهایش پیدا کردند و برای اولین بار در دهم آوریل ۱۹۴۸ در روزنامه Figaro littéraire بچاپ رسید. این نامه معروف روحیه سنت‌اگزوپری در این دوره خاص می‌باشد. نامه ایست که یأس و بدبینی شدید را نشان می‌دهد. وقتی صحبت از تمدن آینده کشور فرانسه پیش می‌آید، در این نامه ناامیدی عمیقی احساس می‌شود: «بخاطر نسل فعلی که از اصالت بشری نشانی ندارد، غمگینم. نسلی که جز بار و ریاضیات شکل دیگری برای زندگی معنوی شناخته‌است. آه! ژنرال در دنیا تنها یک مساله وجود دارد. و آن اینست که بانسان مفهومی معنوی ببخشند و برای او نگرانیهای معنوی ایجاد کنند.» سراسر زندگی سنت‌اگزوپری تناوبی است از شوق و شور و امید و دلسردیها. اما این بار دلسردی و ناامیدی وی بحدی است که برخی تصور

کردند که سنت اگزوپری تمایل بخودکشی داشته است و این نامه را گواه آوردند. حال آنکه باتوجه به طرز فکر و روحیه سنت اگزوپری، میتوان با اطمینان کامل ادعا کرد که فکر خودکشی هرگز به ذهن او خطور نکرده است. درست است که سنت اگزوپری از مرگ نمی هراسید و از روبرو شدن با آن بیمی نداشت. اما هیچگاه آرزوی مردن در سر نمی پرورانید. در این تاریخ مهمان دوستش دکتر پلیسیه بود. دکتر بعنوان يك نفر طبیب از دوستش روحاً و جسماً مواظبت می کرد. اما این کار ساده ای نبود. دکتر با وجود کار سنگینی که بر عهده داشت، می بایست در اغلب ساعات شبانه روز آماده شنیدن شکوه های آنتوان بیچاره اش باشد. زیرا سنت اگزوپری ناگهان تغییر خلق داده بود. اغلب درباره دوستان صبیح قضاوت نمی کرد و گاهی در رفتار و کردار او خشونت بی چشم می خورد. گذشته از این کج خلقی ها، دچار بیماری روحی نیز شده بود. در نوامبر ۱۹۴۳ از پله ها افتاده بود. از آن زمان بعد تصور می کرد که ستون فقراتش شکسته است. در همین زمان خیال می کرد که دچار سرطان شده است. در این دوره، سنت اگزوپری آشکارا وضعی غیر عادی داشت. اغلب وعده های ملاقات را فراموش می کرد و ساعتها ب فکر فرو می رفت. تنها امید او دور شدن از الجزیره بود. خود را برای مأموریت های دورتری آماده می کرد: آمریکا، انگلستان، روسیه و حتی چین. اما همواره همان جواب همیشگی را می شنید که بعنوان خلبان ذخیره در حوزه الجزایر باقی خواهد ماند.

اما دل سردی، ناامیدی و کج خلقی سنت اگزوپری دائمی نبود. در میان تیرگی، پرتوهائی نیز بچشم می خورد. دکتر پلیسیه او را بکودکی تشبیه کرده است که دوران تعطیلات خود را می گذراند. گاهی شاد و بی خیال و چون کودکان بازیگوش در پیاده رو برای بچه هائی که دور او را گرفته بودند، با

کاغذ هلیکوپتر درست می‌کرد. او دوست داشت با ژید یا ژنرال شاسن^{۹۰} شطرنج بازی کند. ژید می‌گوید که مات کردن سنت‌اگزوپری در بازی شطرنج کار آسانی نبود. در همین دوره با یکی از استادان ریاضی دانشگاه الجزیره، مطالعاتی طولانی در زمینه ریاضیات آغاز کرد. نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را با تلفن با اطلاع آن استاد می‌رسانید و یا اینکه با یک سری محاسبات به‌خانه او مراجعه می‌کرد. این استاد از سنت‌اگزوپری بعنوان یک نابغه یاد کرده است. از طرفی مصاحبت سنت‌اگزوپری، بگفته کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، بسیار لذت بخش بود. درباره اغلب مسائل اطلاعات کافی و جالبی داشت. از نجوم به علوم اجتماعی و از بیولوژی به مارکسیسم و فلسفه یا عرفان و از موسیقی باخ^{۹۱} به نقاشی وان‌گوک^{۹۲} می‌رسید. اغلب اوقات متکلم و حده بود و دیگران باتحسین و اشتیاق به سخنان او گوش می‌دادند. مهم‌ترین سرگرمی سنت‌اگزوپری در الجزایر یادداشت تفکرات فلسفی او بود که آنها را در پنج جزوه گردآوری می‌کرد. تصمیم داشت این یادداشتها را بعد از جنگ بصورت کتابی منتشر کند. اما گویا خود او احساس می‌کرد که این کتاب هرگز پایان نخواهد رسید. اغلب هنگام صحبت با دوستان Citadelle را اثری می‌نامید که بعد از مرگ وی بچاپ خواهد رسید. یکروز یکی از دوستان که سنت‌اگزوپری وی را برای قضاوت درباره اثر خود صالح می‌دانست، به الجزیره رسید. سنت‌اگزوپری حتی باو فرصت نداد که چمدانش را باز کند. نسخه خطی Citadelle را باو داد و از او خواهش کرد

90- Général Chassin

91- Bach (Jean - Sébastien) آهنگ‌ساز مشهور آلمانی (۱۷۵۰ - ۱۶۸۵)

92- Van Gogh (Vincent) نقاش مشهور هلندی (۱۸۹۰ - ۱۸۵۲)

که آنرا بخواند و نظرش را درباره آن ابراز دارد. آنگاه خود شروع به قدم زدن در اطاق کرد. گاهی می ایستاد و بدوستش نگاه می کرد و آنگاه راه رفتن از سر می گرفت. گرمای اطاق تحمل پذیر نبود. آندوست بعد از خواندن صد صفحه، از سنت اگزوپری خواهش کرد تا اجازه بدهد که در ساحل دریا گردش کرده بعد برگردد. سنت اگزوپری تصور کرد که کتاب او جالب نیست و ارزش مطالعه ندارد و دوستش را کسل کرده است. حال آنکه چنین نبود، مسافرت طولانی دوستِ او را خسته کرده بود. او میل داشت که بعد از آب تنی در دریا و رفع خستگی، شب را بمطالعه کتاب بپردازد.

– اما امشب خوابت خواهد برد.

– نه نمی خوابم.

– پس يك فصل ديگر بخوان.

– خوب، همین الان، کمی صبر کن.

– پس لااقل این دو صفحه را بخوان.

دوستش شروع کرد بخندیدن. اما چهره نگران سنت اگزوپری ناگهان روشن شد، بطرف اطاق خودش رفت و لحظه ای بعد برگشت.

– بگیر این را بخور.

– چی را؟

– این را بخور.

سنت اگزوپری خنده کنان و بزور دو قرص دردهان دوستش فروبرد و يك لیوان آب هم باو خوراند.

– چه چیزی بمن خوراندی؟

– اوه، حالا می توانی بروی آب تنی. امشب خوابت نخواهد برد.

دو قرص Benzhdrine بتو دادم.

در نتیجه آن شخص که بغلت خوردن قرص نتوانست بیست و چهار ساعت تمام چشم برهم بگذارد، کاری بهتر از خواندن کتاب سنت‌اگزوپری نداشت. وی پس از ترك الجزیره در نامه‌ای که به سنت‌اگزوی نوشت، اثر او را ستود.

در اواخر زمستان آنسال ژنرال شاسن، فرمانده واحد Marauder دربارۀ وضع روحی سنت‌اگزوپری نگران شد و تصمیم گرفت او را به واحد خود منتقل کرده از الجزیره دور کند. سنت‌اگزوپری باین ترتیب در سال ۱۹۴۴، به ساردنی^{۹۳} رسید. گاهی پرواز می‌کرد. اما هدایت هواپیما را بر عهده نداشت. به مأموریت‌های بمباران شرکت می‌کرد، اما از این کار خوشش نمی‌آمد. می‌خواست باردیگر به گروه ۲/۳۳ بازگردد و پس از کوشش‌های بسیار بکمک ژنرال شاسن موفق شد که اجازه پنج پرواز با گروه ۲/۳۳ را بدست بیاورد. و روز دهم ماه مه، در الگرو^{۹۴} از ایالت ساردنی به گروه خود ملحق شد.

بمحض رسیدن به گروه، همه ناراحتی‌ها، بیماری‌های عصبی، دل‌سردی‌ها و نومی‌های ماه‌های اخیر سنت‌اگزوپری از بین رفت. رویهم رفته موقعیت طوری بود که سنت‌اگزوپری روزهای آخر عمر خود را در کمال آرامش و امیدواری گذراند. شرایط زندگی در الگرو خیلی ابتدائی بود و همین امر سنت‌اگزوپری را از زیر بار قید و اجبارهایی که تمدن آمریکائی به‌وی تحمل کرده بود، رها کرد. دیگر صحبت صف‌کشیدن برای سلف‌سرویس و گمنام و تنها در بین جمعی زیستن در بین نبود. او با هفت خلبان دیگر در

93- Sardaigne جزیره‌ای در دریای مدیترانه واقع در جنوب جزیره کرس

94- Alghero

منزلی روستائی که در نقطه‌ای خلوت در ساحل سنگلاخی ساردنی واقع شده بود، زندگی می‌کرد. لولو از آن دوره و از دوستی و برادری که بین این هشت خلبان وجود داشت، خاطرات شیرینی دارد. سنت اگزوپری قلباً خوشحال بود که توانسته است در مبارزه شرکت کند و در راه خدمت به دیگران زندگی خود را بخطر بیندازد. اغلب مأموریت‌های گروه در جنوب و مرکز فرانسه بود. این مأموریت‌ها عکس برداری از بنادر، ایستگاهها و فرودگاههایی بود که بدست دشمن افتاده بود. سنت اگزوپری دائماً تقاضا می‌کرد که مأموریت جدیدی به‌وی محول گردد. می‌گفت: «برای همه شما يك مأموریت بیشتر یا کمتر مهم نیست، برای من که تاخیر دارم، مسأله‌ای حیاتی می‌باشد. متوجه می‌شوید، من بآن احتیاج دارم، احتیاجی در عین حال جسمانی و روحی».

سنت اگزوپری تقاضا داشت که اغلب مأموریت‌های ناحیه Haute - Savoie^{۹۵} باو واگذار شود. از آن منطقه خاطرات زیادی داشت. یکروز در حین پرواز در ارتفاع نه هزار متری، بر فراز آنسی^{۹۶} دچار وقفه اکسیژن شد. اما بامهارت بسیار توانست هواپیما را فرود آورد. يك یا دو هفته بعد از این جریان روز ۲۹ ژوئن، سالروز تولدش، در حال پرواز بر فراز آنسی، موتور چپ هواپیمایش از کار افتاد. ناگزیر با يك موتور برگشت. و برای اینکه در معرض دید دشمن قرار نگیرد، از روی دره‌ها عبور می‌کرد. اما راه را گم کرد و از کوهستان آلپ خارج شد و به تورن^{۹۷} رسید. و چون

۹۵- Haute - Savoie قسمتی از منطقه کوهستانی آلپ واقع در مشرق فرانسه

۹۶- Annecy Haute - Savoie مرکز منطقه

۹۷- Turin یکی از شهرهای ایتالیا که سابقاً مرکز ایالت Sardaigne بود

فراموش کرده بود دورین خودکار هواپیمارا از کار بیندازد، توانست بدون اینکه خود متوجه باشد، عکس‌های با ارزشی از پایگاه‌های دشمن به ارمغان آورد.

با همه این خطرات و با اینکه سنت‌آگزوپی بیش از سهم خود به مأموریت رفته بود، باز هم تقاضای شرکت در مأموریت‌های جدیدی را داشت. دوستانش فکر کردند که وقت آن رسیده است که او را از مواجهه شدن با خطرات تازه‌ای معاف دارند و علی‌رغم میل خودش، زندگی او را نجات دهند. روز هفتم ژوئیه، گروه به پایگاه جدیدی منتقل شد. ناحیه بورگو^{۹۸} در جزیره کرس، روز بعد سنت‌آگزوپی باز هم مأموریت دیگری در ناحیه Haute - Savoie انجام داد. این هفتمین مأموریت وی بود. دوستانش تصمیم گرفتند که او را از نقشه مخفیانه پیاده شدن قوای متحدین در سواحل جنوبی فرانسه آگاه کنند. باین ترتیب بر طبق مقررات، او دیگر نمی‌توانست در مأموریت‌ها شرکت کند. عملی کردن این نقشه را به پانزدهم اوت موکول کرده بودند. گاوال^{۱۰۰} و لولو^{۱۰۱}، دوستان سنت‌آگزوپی جز این راهی برای نجات او نیافته بودند.

در هفته ۲۱ تا ۲۷ ژوئیه سنت‌آگزوپی به الجزیره پرواز کرد تا در مراسم غسل تعمید پسر گاوال شرکت کند. در آنجا با ژنرال شاسن و دکتر پلیسیه ملاقات کرد. دکتر دوستش را غمگین یافت: «سنت‌آگزوپی غمگین بود و اندوه او مرا سخت تحت تأثیر قرارداد. قد بلند او کمی خمیده بود،

98- Borgo

99- Corse واقع در جنوب فرانسه در دریای مدیترانه

100- Gavoile

101- Leleu

گوئی بار ناراحتی همه مردم را بروی شانه‌های پهن خود حمل می‌کرد.» در مراجعت از الجزیره، سنت اگزوپری که با دیدن رفقای گروه، شادی همیشه خود را بازیافته بود، بلافاصله تقاضای مأموریت جدیدی را کرد. گاوآل در برابر خواهشهای دوستش نرم شد و تصمیم گرفت که راز پیاده شدن قوای متحدین در فرانسه را یکروز دیرتر با وی در میان نهد. صبح روز ۳۱ ژوئیه، هنگامیکه سنت اگزوپری بطرف آنسی و گرونوبل^{۱۰۲} حرکت کرد، هوا عادی بود. بیست و پنج دقیقه بعد، دستگاه رادار نشان می‌داد که او از سواحل فرانسه گذشته است. در این موقع ساعت هشت و پنجاه و پنج دقیقه بود. بعد از آن هیچ خبری از هواپیمای سنت اگزوپری نشد. تا ساعت یک بعد از ظهر، همه افراد گروه انتظار او را داشتند و بتدریج نگرانی شدیدتر و سکوت سنگین تر می‌شد. امیدوار بودند، اما در عین حال می‌دانستند که بیهوده انتظار می‌کشند.

تا امروز هم چگونگی مرگ سنت اگزوپری روشن نشده است. آیا حادثه‌ای برای او پیش آمد؟ آیا مورد اصابت گلوله دشمن واقع شد؟ آیا هواپیمایش سرنگون شد؟ هیچکس نمی‌داند و هیچ نشانی از او و از هواپیمای او در دست نیست. در سال ۱۹۴۸ دوست و ناشر کتابهای او، گاستون گالیمار^{۱۰۳} از آلمان نامه‌ای دریافت داشت که تا حدی ساعات آخر زندگی سنت اگزوپری را روشن می‌کند. این نامه را یک پاستور آلمانی که در اکس لاشاپل^{۱۰۴} زندگی می‌کرد، نوشته بود. این شخص در زمان جنگ در

102- Grenoble شهری واقع در مشرق فرانسه

103- Gaston Gallimard

104- Aix - La - Chapelle شهری واقع در مغرب کشور آلمان در ناحیه وستفالی

ستادی واقع در نزدیکی دریاچه گارد^{۱۰۵} با درجه سروانی خدمت می‌کرد و مأموریت داشت که همه گزارشات مربوط به پرواز واحدهائی را که بین آوین یون^{۱۰۶} و بلگراد^{۱۰۷} مستقر بودند، در پرونده‌ای جمع آوری کند. بعد از جنگ تصادفاً در روزنامه‌ای گزارش آخرین پرواز سنت اگزوپری را خوانده و بخاطر آورده بود که در یادداشت‌های شخصی خود، مطالبی مربوط به هواپیمائی که در همان تاریخ در نزدیکی جزیره کرس سرنگون شده، نوشته است. خلبان يك هواپیمای آلمانی از نوع Folk wolf گزارش داده بود که يك هواپیمای اکتشافی دشمن بر فراز دریا سرنگون و دچار حریق شده است. تاریخ و محل و شرایط وقوع حادثه با مفقود شدن سنت اگزوپری مطابقت میکند. اما شب قبل از این حادثه هواپیمای يك خلبان آمریکائی بنام مردیت^{۱۰۸} در همان شرایط و در همان ساعت سرنگون شده بود. حال یادداشت‌های آن پاستور آلمانی به کدامیک از این دونفر مربوط می‌شود، موضوعی است که تا بحال روشن نشده است. شاید بررسی دفاتر گزارشات آلمانها که فعلاً در اختیار دولت آمریکا می‌باشد، بتواند این معما را حل کند. شاید هم چگونگی مرگ او برای همیشه اسرارآمیز باقی بماند، همانطور که قهرمان کتابش «شاهزاده کوچولو» در حادثه‌ای مرموز از بین رفت و هیچ اثری نیز از خود برجای نگذاشت.



105- Lac de Garde

106- Avignon شهری واقع در جنوب شرقی فرانسه

107- Belgrade .

108- Meredith

مآخذ:

- 1— Pierre Chevrier *Antoine de Saint - Exupéry* (Gallimard)
- 2— R. M. Albérès, *Saint - Exupéry* (La Nouvelle Edition)
- 3— P. Kessel *La Vie de Saint - Exupéry* (Gallimard)
- 4— R. Rumbold et M. Stewart *Saint - Exupéry tel quel* (Del Duca)
- 5— Luc Estang, *Saint - Exupéry par lui - même* (Seuil)
- 6— R. M. Albérès *Aventure intellectuelle du XXe siècle* (Nelle Edition)
- 7— Marcel Migeo *Saint - Exupéry* (Flammarion)
- 8— Léon Werth *tel que je l'ai connu* (Seuil)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی